

مرحله انقلاب ایران

www.KetabFarsi.com

سازمان راه کارگر

مرحله انقلاب ایران

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
پ	یاد آوری لازم در باره این نوشته
۱	I - هژمونی و دیکتاتوری
۴	II - گذار انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی
۷	III - یک تاریخچه بسیار فشرده
۱۵	IV - امپریالیسم، سرمایه داری و انقلاب دموکراتیک
۱۸	V - انقلاب ایران، یک انقلاب دموکراتیک و ضد سرمایه داری است

یاد آوری لازم در باره این نوشته

جزوه‌ای که در دست دارید، در وهله اول بعنوان یک نوشته درون تشکیلاتی و در رابطه با بحثهای درون تشکیلاتی ما در سال ۶۰ نوشته شده و از این رو با مشخصات و نواقص ناگزیری که دارد شاید برای نشر بیرونی چندان مناسب نباشد. مساله تنها از زاویه‌ای مطرح شده که در بحثهای درون تشکیلاتی مورد توجه بوده، تنها به نکاتی اشاره شده که مورد بحث بوده‌اند، و توالی منطقی بحث چندان رعایت نشده و همچنین مطلب تا حدودی به شیوه سفاهی بیان شده است، اما با این وجود، چون خطوط کلی مواضع سازمان ما را پیرامون مرحله انقلاب ایران بازگو می‌کند، نشر آن را در خارج از کشور نیز (که تقریباً هم زمان با داخل کشور صورت می‌گیرد) لازم میدانیم.

سازمان راه کارگر - کمیته خارج از کشور

آذر ۶۱ - دسامبر ۸۲

I - هژمونی و دیکتاتوری

هژمونی و دیکتاتوری بدون این دو کلمه از "سیاست" در معنای مارکسیست - لنینیستی آن نمی توان سردر آورد. این دو کلمه لایسند ورود به دنیای مفاهیم لنینی سیاست است. دولت، انقلاب، مبارزه طبقاتی، آزادی، استقلال، ملت، طبقه، انترناسیونالیسم و... با این دو مفهوم کلیدی قابل تبیین و تعریف هستند. هژمونی یعنی رابطه میان طبقات و نیروها در اردوی انقلاب و بنابراین هدف و هم چنین جهت هدف آرائی. دیکتاتوری یعنی رابطه طبقات و نیروهای اردوی انقلاب با طبقات و نیروهای اردوی ضدانقلاب و بنابراین هدف و همچنین جهت هدف آرائی. بی تردید انقلاب يك جنگ است. جنگ طبقاتی. و بنابراین مشمول قوانین عام جنگ نیز هست. عام ترین و اساسی ترین قانون پیروزی در يك جنگ چیست؟ با تکیه بر نقاط قوت نیروهای خودی وارد کردن ضربه قطعی بر نقاط ضعف دشمن. از لحاظ استراتژی نقطه قوت و ضعف در وهله اول در رابطه نیروهای درون يك اردوی متخاصم معنی پیدا می کند. بنابراین از لحاظ استراتژی يك جنگ در صورتی میتواند به پیروزی هدایت شود که در روند آن بیشترین وحدت عمل میان نیروهای خودی و بیشترین پراکندگی در میان نیروهای اردوی دشمن ایجاد گردد. استراتژی موفق یعنی بیشترین یکپارچگی و بنابراین تحرك و تمرکز موا در میدان و زمان مساعد در طول جنگ در میان نیروهای خودی و بیشترین پراکندگی و بنابراین فقدان تحرك و عدم امکان تمرکز قوا برای نیروهای دشمن در طول جنگ. در انقلاب و مبارزه طبقاتی نیز يك استراتژی موفق یعنی تامین وحدت عمل میان نیروهای اصلی و ذخیره انقلاب و ایجاد پراکندگی میان نیروهای اصلی و ذخیره ضدانقلاب و بنابراین ایجاد بیشترین انفعال در اردوی ضد انقلاب در مراحل مختلف مبارزه طبقاتی. وحدت در اردوی انقلاب پیوندی بالشتکی

نتگاتنگی با پیرانندی در اردوی ضد انقلاب دارد. یکی از این دو
 بصورت مکانیکی و بدون تلاش برای دیگری دست یافتنی نیست. چگونه
 میتوان به این هدف دست یافت؟ آنها از طریق شناختن نیروهای
 اصلی انقلاب و دوستان واقعی آن، و از طریق شناختن دشمنان
 اصلی انقلاب و مخالفان آن و آنگاه تامین یکپارچگی در میان نیروهای
 انقلاب و ایجاد پیرانندی در میان نیروهای ضد انقلاب بر مبنای
 همین شناخت از خصولتها و خصوصیات نیروها. اردوی انقلاب آنگاه
 میتواند یکپارچه و پرتحرک باشد که دوستان واقعی (نه دوستان
 خیالی) را حول نیروی رهبری تشنه لایق گرد آورد. و اردوی ضد
 انقلاب آنگاه میتواند آشفته و منفعل باشد که اولاً از دوستان انقلاب
 نیروی بسمت آن رانده نشده بماند، ثانیاً در میان اردوی انقلاب
 ستون پنجمی نداشته باشد، ثالثاً رهبری اردوی انقلاب نفایت لازم
 برای گرد آوری، اتحاد و تحریک نیروهای انقلاب را داشته باشد.
 با این مقدمات روشن است که ائتلاف طبقاتی و بلوک طبقاتی سیاسی
 مهمترین مسئله هر انقلاب است. اما ائتلاف با بلوک طبقاتی تنها
 مفهومی ناظر بر عناصر تشکیلی دهنده یک ائتلاف یا بلوک نیست.
 بلکه نحوه رابطه در درون بلوک و بنا بر این هژمونی در بلوک را نیز
 بیان می کند. همانطور که در شیمی عناصر واحد می توانند ترکیبهای
 متفاوتی بدهند، در مبارزه طبقاتی نیز عناصر یک سان می توانند
 بلوکهای طبقاتی کما متفاوتی بوجود آورند. مثلاً اتحادی از طبقه
 نازگران و حورده بورژوازی میتواند با رهبری طبقه کارگر و یا با رهبری
 خرده بورژوازی تحقق یابد. در این یا آن صورت با کیفیتهای متفاوت
 و حتی با پدیده های ماهیتاً متفاوتی روبرو خواهیم شد. بنابراین
 مسئله ائتلاف و یا اتحاد و بلوک طبقاتی نمی تواند جدا از سمت
 گیری و هدفهای آن قابل درک باشد. بلوک، بدون رهبری بلوک
 معنای ارگانیک ندارد، بنابراین در دنیای عینیت نمی تواند قابل
 تحقق باشد. در انقلاب و مبارزه طبقاتی اولاً باید نیروهای انقلاب

(نیروهای اصلی و ذخیره) را شناخت و در اتحاد آنها کوشید، ثانیاً باید نیروی رهبری کننده ای را که میتواند ناپیروزی قطعی و در مراحل گوناگون، این اتحاد را هدایت کند، شناخت و برای تحقق رهبری آن تلاش کرد. در دوران ما انقلابهای قطعاً پیروز انقلابهای هستند که با رهبری پرولتاریا صورت پذیرند. یعنی در دوران ما نه تنها انقلابات سوسیالیستی که تنها با رهبری پرولتاریا قابل حصول هستند، بلکه انقلابات دموکراتیک قطعاً پیروزند نیز با رهبری پرولتاریا قابل تحقق هستند، زیرا در عصر ما آن انقلاب دموکراتیک قطعاً پیروز میشود که مدخلی برای انقلاب سوسیالیستی باشد (در مورد این نکته در زیر توضیح خواهیم داد). و این دلیل مضامنی است که تلاش دموکریستها را برای تحقق هژمونی پرولتاریا در هر مبارزه طبقاتی و در هر انقلاب در عصر ما توضیح میدهد. هژمونی، هم زاد دیاکتیک دیناتوری است. بنابراین هژمونی توضیح میدهد که چه نوع دیناتوری می خواهد اعمال شود. و اگر دیناتوری بر طبقه معین اعمال می شود، بلافاصله میتوان هژمونی طبقه معینی را استنباط کرد. هژمونی پرولتاریا حتماً نوعی از دیناتوری پرولتاریا بر بورژوازی زمینداران و غیره را در بر خواهد داشت. در جایی که بورژوازی جزو طبقات ضدانقلابی است، اردوی انقلاب تنها در صورتی می تواند ضد انقلاب را در هم بشکند که پرولتاریا رهبری کننده آن باشد و مانع از عام جنگ و انقلاب (یعنی تامین بیشترین وحدت و تمرکز در میان اردوی انقلاب و بیستری پراکنده) و انفعال در اردوی ضد انقلاب را در فیما رعایت کند. مباحث مربوط به مرحله انقلاب، مباحثی هستند برای روشن کردن این مسائل در سطح استراتژی. مسائل مربوط به هژمونی و دیناتوری پرولتاریا، مسائل مربوط به راههای دستیافتن به يك بلوك طبقاتی نیرومند (یعنی جامع و مانع، جمع کننده همه دوستان انقلاب و دفع کننده همه دوستان ضد انقلاب) که در عصر ما فقط با رهبری پرولتاریا قابل حصول است. لازم به یاد آوری است که مباحث

مربوع به مرحله انقلاب، مباحث مربوط به يك "وضعیت" سیاسی نیست بلکه مباحثی است مربوط به بررسی روابط نیروها در يك دوره استراتژیک، نه معن است از توالی "وضعیت" های متعددی بوجود آید. از این رو شعار اساسی مرحله انقلاب پاتخییر در وضعیت سیاسی معین ضرورتاً تغییر نمی یابد. مثلاً شعار انقلاب روسیه در مرحله اول یعنی از ۱۹۰۵ تا فوریه ۱۹۱۷ سرنگونی تزاریسیم از طرف پرولتاریا در اتحاد با همه دهقانان و با منفرد ساختن بورژوازی بود. و در مرحله دوم یعنی از فوریه ۱۹۱۷ تا دست یافتن پرولتاریا به قدرت، سرنگونی بورژوازی از طرف پرولتاریا در اتحاد با نیمسسه پرولتاریا و با منفرد کردن دهقانان میانه حال بود. و میدانیم که بعد از پیروزی انقلاب وضعیتی بوجود آمد که حزب بلشویک شعار ائتلاف با دهقانان میانه حال را مطرح ساخت ولی طرح این شعار به معنی نفی ماهیت سوسیالیستی اکثر نبود. همچنین می دانیم که در انقلاب ۱۸۴۸ و ۱۸۷۱ (کمون پاریس) دهقانان در کنار پرولتاریا قرار نگرفتند ولی می دانیم که به این دلیل نمی توان گفت شعار اتحاد کارگران و دهقانان در این دو انقلاب نمی بایست داده شود (و می دانیم که یکی از اشتباهات کمون پاریس همین بهم ریختن مرز وظایف دموکراتیک و سوسیالیستی بود) (برای رهنمود متد و لوزیک در این مورد، مقاله استالین تحت عنوان "سه شعار اساسی حزب در مسئله دهقانی پاسخ به یان - سکی "مسائل لنینیسم"، آموزنده و مفید است).

II. گذار از انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی

از همان آغاز پیدایش مارکسیسم (نیمه دوم سالهای چهل قرن گذشته) یعنی از هنگامی که پرولتاریا توانست در اروپا بختابه یسک نیروی سیاسی مستقل وارد عرصه مبارزه سیاسی گردید، مهمترین مسئله استراتژی انقلابی پرولتاریا (و یا دستکم یکی از مسائل

مهم آن (چگونگی رابطه با طبقات و نیروهای بود کسب برای برانداختن ستم و بهره‌کشی های ماقبل سرمایه داری مبارزه میزند . پرولتاریا برای سوسیالیسم مبارزه میکند ، اما سوسیالیسم پیش‌شرطهای دارد که بدون آنها قابل تحقق نیست . سوسیالیسم با برانداختن ستم سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی سرمایه داری قابل حصول است . اما اگر جامعه ای علاوه بر ستم های ناشی از سرمایه داری ، از ستم های ماقبل سرمایه داری نیز رنج میبرد ، طبیعی است که مبارزه با ستمهای اخیر الذکر از اولویت برخوردار خواهد بود . اما برای برانداختن ستمهای ماقبل سرمایه داری چه کسی باید پیشقدم شود ؟ ظاهراً بورژوازی باید برای تحقق کامل مناسباتی که نمایندگانه اثر هست ، به برانداختن بقایای سیاسی اجتماعی و اقتصادی نظامات ماقبل سرمایه داری اقدام کند . اما از آنجا که منطق مبارزه طبقاتی پیش از آنکه از اصل هویت تبعیت کند ، از اصل تضاد پیروی می کند ، بورژوازی آنگونه که باید وظیفه خود را انجام نمی دهد و حتی در مواردی (مواردی که بعد از دوره خاصی از گسترش سرمایه داری جهانی به قاعده تبدیل میشوند) به حفظ بقایای ماقبل سرمایه داری بنحوی ، حواسته یا ناحواسته رغبت نشان میدهد . در این جاست که همزاد دیالکتیکی و دشمن تاریخی بورژوازی ، یعنی پرولتاریا ، از آنجا که همه چیز را فقط در حرکت به پیش میتواند بدست آورد ، نقش اصلی را بازی میکند . پرولتاریا برای دست یافتن به سوسیالیسم ناگزیر باید پیش‌شرطهای آنرا نیز بدست آورد (آیا برای انجام یک وظیفه به مدمات ضروری انجام آن وظیفه نیز موظف نیستید ؟) و در مبارزه برای بدست آوردن پیش‌شرطهای سوسیالیسم گاه ناگزیر است همگام با دشمن تاریخی خود (یعنی بورژوازی) تلاش کند ، و گاه بدون او . بنابراین در مبارزه پرولتاریا برای دست یافتن به پیش‌شرطهای سوسیالیسم ، یکی از مهمترین مسائلی که باید روشن شود این است که آیا در این مبارزه

بورروازی با او همگام است یا نه. زیرا بدون روشن شدن این مسئله معلوم نخواهد شد ترکیب طبقاتی اردوی انقلاب چگونه است. بدون این مسئله نمی توان از استراتژی انقلاب سخنی به میان آورد. مبارزه برای پیش شرطهای سوسیالیسم بهنگامی مطرح است که اولاً پرولتاریا بعنوان يك نیروی سیاسی در عرصه سیاست وارد شده باشد و ثانیاً پیش شرطها هنوز (بعلمت وجود بقایای نظامات سیاسی-اجتماعی ماقبل سرمایه داری) وجود نداشته باشد. در جوامعی که پرولتاریا بعنوان يك نیروی سیاسی وجود ندارد، طبیعی است که مبارزه برای سوسیالیسم و بنابراین برای پیش شرطهای آن مطرح نمی گردد و همچنین در شرایطی که بقایای ماقبل سرمایه داری (چه در زمینه سیاست و چه در زمینه اقتصاد) چیز چشمگیری نمانده باشد، پرولتاریا اگر چه بازهم وارد اتحاد طبقاتی معینی میگردد (با نیروهای که میتوانند برای تحقق سوسیالیسم متحد شوند) اما دیگر با مسئله گذار روبرو نیست. در چنین مواردی منطقی بنام مرحله انقلاب یعنی مسئله انقلاب مداوم یا رابطه میان انقلاب و مودراتیک و انقلاب سوسیالیستی مطرح نیست. باین دلیل ساده که پرولتاریا فقط با مسئله انقلاب سوسیالیستی روبرو است. اما در جوامعی که پرولتاریا هنوز شکل نگرفته است (جوامعی که اساساً در مراحل قبل از شکل گیری قطعی طبقات هستند، مانند پاره ای جوامع افریقائی که روابط قبیله ای و نیمه قبیله ای در آنها حاکم است). مسئله گذار که چه در دوره پیش از انقلاب التبر مطرح نبود ولی اکنون مطرح است. زیرا در دوره بعد از پیروزی اکتبر حتی در جایی که پرولتاریا به معنای يك طبقه شکل گرفته وجود ندارد، پیشاهنگ انقلابی معتقد به مارسیسم - لنینیسم که مبارزه حلقه برای از بین بردن نظامات ماقبل سرمایه داری هدایت می کنند می تواند بدون گذشتن از سرمایه داری، برای پیش شرطهای سوسیالیسم مبارزه کند. تجربه زنده بسیاری از انقلابات پیروز مند در آن ما

گواه چنین املانی است. بعد از ۱۹۲۱ که مغولستان توده‌های به رهبری پساهانگ انقلابی مارکسیست - لنینیست در انقلاب رعایا پخش خود به پیروزی رسید و در جهت تحقق پیش شرطهای سوسیالیسم تلاش خود را آغاز کرد، تبار زیادی در این زمینه بدست آمده است. بنا براین در عصر ما جز در کشورهای پیشرفته سرمایه داری - پارتیاریا مستقیماً برای تحقق سوسیالیسم مبارزه م‌کند، مرحله گذار مسئله انقلاب مداوم، بنا براین مسئله مرحله انقلاب در تدوین استراتژی انقلاب اهمیت زیادی دارد :

III - یک تاریخچه بسیار فشرده

مارکسیسم از عمان هنگامی که شکل گرفت، دوشید پرولتاریا را برای دست اندازی به قدرت سیاسی بسیج کند. انتخاب عنوان "مانیفست کمونیست" برای اولین سند تشکیلاتی مارکسیسم تعداد کمی نبود. همانطور که انگلر در مقدمه ای برای مانیفست در سالهای مشقت مطرح میکند، او و مارکس عنوان "کمونیست" را از آنسوی انتخاب کردند که با "سوسیالیستها" مرزبندی داشته باشند. آنها می خواستند سنت کمونیستهای تخیلی (از بابوف تا بلانکی) را که از طریق قبضه قدرت سیاسی به تحقق آرمانهای سوسیالیستی می اندیشیدند در برابر سوسیالیستهای تخیلی (سن سیمون، فوریه اوئن و دیگران) که بدون توجه به مسئله قبضه قدرت سیاسی طرحهای دور و درازی برای تحقق سوسیالیسم بهم بافته بودند، مورد حمایت قرار بدهند. بنا براین آنها حتی در انقلاب مودرانیا، بورژوازی (در نیمه قرن گذشته) ائتلاف پرولتاریا و نیمه پرولتاریا را باخردند - بورژوازی و مسلح شدن پرولتاریا را تبلیغ می کردند. آنها این ائتلاف انقلابی و این نیروی مسلح توده‌های را بمنابه اهرمی برای درهم شکستن نظامات مافیل سرمایه داری و پیش از آن بمنابه اهرمی در برابر بورژوازی

در دوره بعد از سرنگونی سلطنت فنودالی می خواستند بدست
 گیرند. آنها انقلاب دموکراتیک را در صورتی قطعاً پیروز میدانستند
 که پیش شرطهای سوسیالیسم فراهم آورد. واز طریق نیروی
 مسلح پرولتری می خواستند بر بورژوازی در این جهت فشار آورند
 مارکس و انگلس در این مسئله تردیدی نداشتند که پرولتاریا نیز
 می تواند برای رهبری در انقلاب دموکراتیک تلاش کند و جامعه را
 بسوی سوسیالیسم پیش براند. اما افکار آنها در دوره انترناسیونال
 دوم بدست فراموشی سپرده شد. زیرا انترناسیونال دوم علاوه
 بر انترناسیونال اروپائی مبدل شد و بقایای ماقبل سرمایه داری در
 اروپای غربی (یعنی در کشورهای داغوسسیال دموکراسی در آن
 هنگام) بواسطه رشد و توسعه همه جانبه سرمایه داری و از طریق
 رفاه عدداً از بین رفت. و مبارزه برای انقلاب دموکراتیک و بنابراین
 رابطه آن با انقلاب سوسیالیستی به پس صحنه رانده شد. اپورتو—
 نیسم و اروپا مرکزی انترناسیونال دوم هر چه بیشتر فوت گرفت
 و بنا براین همانگونه که لنین میگوید "دیوار چینی میان انقلاب
 دموکراتیک و سوسیالیستی" در تئوری های انترناسیونال دوم بر
 افراشته شد. با آغاز قرن بیستم سوسیال دموکراسی در روسیه بمشابه
 نیروی که امید انقلاب جهانی تلقی میشد، ظاهر گردید. تشکیل
 پرولتاریای رزمنده روسیه، یعنی کشوری که جمعیت اصلی آنرا دهقانان
 محروم از زمین و آزادی های بورژوازی تشکیل میداد، و ورود سرمایه—
 داری جهانی به مرحله امپریالیسم، که مسئله مستعمرات را با مسئله
 انقلاب سوسیالیستی در اروپا بنحوی بی سابقه ای پیوند میداد، "دیوار
 چین" میان انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی را، که تئوریسین های
 انترناسیونال دوم برافراشته بودند، بهم ریخت. "انقلاب مداوم" بار
 دیگر مطرح شد. این بار لنین تئوری انقلاب مداوم را در پرتو شرایط
 تاریخی نوین طرح می کرد و تکامل میداد. در مباحث مربوط به مرحله
 انقلاب در ۱۹۰۵، لنین روی ضرورت تلاش پرولتاریا برای تسبب رهبری

در انقلاب دموکراتیک تأکید کرد. "دیتا توری انقلابی - کارگران
 و دهقانان" در نظر لنین ارکان "انقلاب دماوم" است. لنین
 در این دوره هنوز معتقد است که دولت انقلابی - دموکراتیک
 کارگران و دهقانان، حتی در صورتی که پروتاریا در جایگاه
 رهبری باشد، در چارچوب سیاست و اقتصاد، برای رشد و توسعه
 سریعتر سرمایه داری می‌دوسد. و از این نظر لنین در این دوره
 هنوز از چارچوب نوشته های ۱۸۵۰ مارکس فراتر نرفته است.
 اما در آستانه انقلاب اکتبر و بعد از پیروزی اکتبر، لنین نظریه
 دولت انقلابی - دموکراتیک را تکامل داد: دولت انقلابی -
 دموکراتیک در یک جامعه سرمایه داری از طریق میدان دادن به
 تشکلهای آزاد و انقلابی کارگران و دهقانان، برقراری کنترل
 تولید که رگری و مسلح کردن کارگران و زحمتشان و دولتی کردن
 واحد های بزرگ اقتصادی، میتواند گام بزرگی بسوی سوسیالیسم
 بردارد و از سرمایه داری فراتر برود. این دیگر سرمایه داری
 نیست، اما هنوز سوسیالیسم هم نیست. بلکه گام بزرگی است بسوی
 سوسیالیسم، گامی که اگر دموکراسی کامل حفظ شود، دیگر
 عقبگرد به سرمایه داری بدون اعمال خشونت بی سابقه علیه نودها
 نمی تواند صورت گیرد. "لنین فراتر رفتن از چارچوب سرمایه داری
 را تئوریزه میدند." (برای مطالعه در این مورد مقاله لنین با عنوان
 "خطر فلاکت و چگونگی مبارزه با آن" بسیار مفید و آموزنده است.)
 لنین در این مقاله دموکرات انقلابی را کسی میداند که بفتح
 همه مردم و بشیوه ای انقلابی کار کند. و بنابراین تعریف دموکراسی
 انقلابی را بر مبنای پلاتفرم سیاسی توضیح میدهد و از آنهایی که
 دموکرات انقلابی را حتما با روابط سرمایه داری گره میزنند شدیداً
 انتقاد میدند و میگویند کسی که از سوسیالیسم بتوسط دیگر در شرایط
 امروز نمی توان دموکرات انقلابی اثر نامید. همچنین در مورد
 جوامع ماقبل سرمایه داری با طرح تئری "راه رشد غیر سرمایه داری"

تئوری گذار به سوسیالیسم را تکامل می بخشید . زمینه این گذار را
 قبلاً مارکس و انگلس با تزهائی که درباره انقلاب آینده روسیه دادند
 هموار کرده اند . در کنگره دوم انترناسیونال سوم (انترناسیونالی
 واما جهانی و نه صرفاً اروپائی) لنین تزهائی خود را درباره
 مسائل مستعمراتی اعلام می کند . راه رشد غیر سرمایه داری ، راه
 پرولتاریا را در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره و عقب مانده ترسیم
 میکند . مهمترین مسئله این است که برای دست یافتن به پیوستن
 شرطهای سوسیالیسم ، لازم نیست به توسعه سریعتر سرمایه داری
 کمک نمود ، بلکه میشود و باید از گسترش سرمایه داری جلوگیری شود
 و بدون گذار از سرمایه داری بطرف سوسیالیسم پیشروی نمود .
 (علی رغم درک نیوگ آسای مائوتسه دون درباره اهمیت شورشیهای
 دهقانی و جنگ توده ای طولانی بر مبنای نیروی عظیم دهقانان که
 زیر رهبری پرولتاریا به حرکت در می آید ، عدم درک درست تئوری لنین
 درباره " راه رشد غیر سرمایه داری " از طرف مائو یئی از عواملی
 بود که در دوره بعد از پیروزی انقلاب چین در ۱۹۴۹ ، نتایج
 وحشتناکی در استراتژی ساختمان سوسیالیسم در چین ببار آورد . او
 در ژوئیه ۱۹۴۹ در مقاله ای با عنوان " درباره دینتاتسوری
 د مودراتیک خلق " ، بورژوازی ملی را نه تنها در میان خلق ، بلکه
 در میان طبقات " دینتاتور " در جمهوری توده ای قرارداد و بنا بر
 این تعجب انگیز نیست اگر مائوتسه دون معتقد است که در جمهوری
 توده ای سرمایه ملی برای یک دوره حتی امکان رشد بهتر پیدا میکند)
 بعد از کنگره دوم کمینترن (۱۹۲۰) تئوری د مودراسی تودهای
 کاملاً صیقل یافت و تکامل پیدا کرد : پرولتاریا بکمک همه طبقاتی که
 برای برانداختن نظامات مافیل سرمایه داری و یا بقایای آنها
 مبارزه میکنند ، انقلاب د مودراتیک را پیش میبرد و پیش شرطهای
 سوسیالیسم را فراهم میسازد و بی آنکه مجال نقویت و گسترش بیشتر
 به سرمایه داری بدهد و یا حتی (در جاهی که سرمایه داری هنوز

شکل نگرفته است) مجال شکل گیری به آن بدعهد، بسمت سوسیالیسم
 حرکت میدند . سرط پیروزی چنین انقلابی طبیعتاً رهبری پرولتاریا
 است . بنابراین پرولتاریا در همه جا برای رهبری اردوی انقلاب و
 هبضه قدرت سیاسی و سمت گیری سوسیالیستی مبارزه میدند . انقلاب
 د مودراتیک یعنی انقلاب هموارکننده راه سوسیالیسم . انقلاب
 د مودراییک پیرومند یعنی مدخل سوسیالیسم . در دوره پیشتر از
 اکتبر انقلاب بورژوا - د مودراتیک اساساً برانداختن مناسبات مابصل
 سرمایه داری را بعهدده داشت . طبیعی است که چنین انقلابی
 بصورت غیر مستقیم راه را برای سوسیالیسم هموار میساخت . زیرا
 سرمایه داری را در وهله اول گسترش میداد و گسترش سرمایه داری در
تحلیل نهائی گامی است بطرف سوسیالیسم . مثلاً انقلاب ۱۹۰۵
 روسیه ، حتی از نظر لنین چنین وظایفی داشت . یعنی در وهله
 اول میخواست سرمایه داری را گسترش دهد . در سورهائی که ستم
 ملی وجود داشت و کشور فاقد استقلال سیاسی بود و نظیفه دیگری نیز
 مطرح میگردد . انقلاب ملی ، یعنی رعنائی از حادیت یک ملت بیگانه
 برجسته ترین نمونه انقلاب ملی را میتوان در جنگ آمریکا میان برادر
 رهائی از حادیت امپراتوری انگلستان مشاهده کرد . مسلم است که
 مستعمرات انگلیر در آمریکای شمالی (ایالات متحد امروز) مسئله
 دهقانی نداشتند و بنابراین انقلاب آنها برای برانداختن بهره کشی
 مئودالی نبود . انقلاب استقلال آمریکا در اواخر قرن هیجده هـ ستم
 برجسته ترین نمونه انقلاب ملی بود (اما این نمونه در عین حال یک
 نمونه استثنائی و غیر تیپیک هم بود . زیرا مسئله استقلال سیاسی و
 ستم ملی در همه جا معمولاً با مسئله دهقانی توأم بود . توأم بودن
 مسئله ملی با مسئله دهقانی را نباید به معنای یلف بودن ایسند و
 مسئله دانست وگرنه از لحاظ تئوریک مسدلات زیادی بوجود میاید .)
 بنابراین در دوره پیشتر از اکتبر انقلابات بورژوا - د مودراتیک
 ملی نیز داشتیم . یعنی انقلاباتی که نه تنها میبایست مناسبات

فتودالی را در هم بشنند، بلکه می بایست به سنم ملی نیز پایان به
 دهند. انقلاب در لهستان مثلا چنین وظایفی داشت. بعد از
 انبردیز عملا از انقلابات پورژوا - د مودراتیک نوع کلاسیک خمیری
 نیست. یعنی معمولا انقلابات پورژوا - د مودراتیک وظایف ملی نیست
 بر عهده دارند. و جالب اینکه این انقلابات در دوره بعد از جنگ
 جهانی دوم که مرحله از هم پاسی سیستم استعماری امپریالیسم
 فرا رسید. حتی در بعضی از کشورهای صورت میگیرد که در آنها
 هنوز حتی نمی توان از بورژوازی بومی بعنوان یک طبقه اجتماعی
 سخن گفت (مانند پاره ای کشورهای آفریقایی که حتی در آنها
 بورژوازی تجاری و در مواردی حتی بورژوازی کمپرادور نیز حضور
 موثری ندارد). طبیعی است که در چنین جوامعی وجه اصلی
 استعماری انقلاب اهمیت زیادی پیدا میکند. این انقلابات پورژوا -
 د مودراتیک ملی در حال حاضر در مبارزه با امپریالیسم شرقی -
 توجیهی دارند. و بواسطه همین حاصلت ملی و ضد امپریالیستی،
 پاره ای تئوریسین های رویزیونیست هم انون "انقلاب د مودراتیک
 ملی" را در این کشورها، انقلابی کاملا پورژوازی نمی دانند، بلکه
 به "صراحت یا بطور صمی آنها را انقلابات خرده پورژوازی" می
 داند، و از آنجا که دوگانگی خرده پورژوازی را با نوعی اصل عدم
 تین در ماهیت خرده پورژوازی توضیح میدهند، بنابراین "راه رشد
 غیر سرمایه داری" را در معنای رویزیونیستی علم کرده اند. و بنا به
 نظر اینها تفاوت اصلی انقلابات د مودراتیک ملی در عصر جدید با
 انقلابات پورژوا - د مودراتیک کلاسیک در این است که انقلابات
 د مودراتیک ملی می توانند تحت شرایطی سرمایه داری را دور بزنند
 و سمت گیری سوسیالیستی داشته باشند. اما از این تئوری رویزیونیستی
 که بگذریم، در دوران بعد از پیروزی اکتبر با انقلابات د مودراتیک
 نوع جدیدی روبرو هستیم که نمی توان آنها را انقلابات پورژوا -
 د مودراتیک، نامید (گرچه این آشفتگی اصطلاحی تا این اواخر هنوز

دوام است و در پارهای جریانها هنوز دوام دارد (زیرا این انقلابات بهیچ وجه در صد گسترش مناسبات سرمایه داری یا حفظ این مناسبات بعنوان مناسبات مسلط تولیدی نیستند) این انقلابات را "انقلابات دموکراتیک نوده ای" می نامیم . این انقلابات نه در سیاست و نه در اقتصاد به سرمایه داری میدان نمی دهند . زیرا در سیاست تجسم بلونی هستند از پرولتاریا و دهقانان و خرده بورژوازی ، با رهبری پرولتاریا ، و در اقتصاد با سرمایه داری فراتر میروند و یا سرمایه داری را دور میزنند ، در هر حال غیر سرمایه داری هستند . (در مورد اول یعنی فراتر رفتن از سرمایه داری و سرمایه داری نبودن ، به نظر لنین در "خطر فلاکت" مراجعه شود ، و در مورد دوم یعنی غیر سرمایه داری بودن به معنای اجتناب از سرمایه داری به تزه های لنین در نگره دوم لنینن و همچنین به گفتگوهای لنین با رهبران حزب انقلابی حلو مغولستان مراجعه شود) .

دولتهای دموکراتیک نوده ای ، شطری از دیتاتوری پرولتاریا هستند . و اگر کسی انون مانعیت پرولتری این دولتها را انکار کند بایستی نیمی از کشورهای سوسیالیستی را دارای دولتهای بورژوازی - دموکراتیک بداند . انون این سؤال مطرح میگرد که آیا آنجا که پرولتاریا رهبری انقلاب دموکراتیک را بعهده دارد آیا بورژوازی (یا د قیتر بگوئیم بورژوازی ملی) جزو اردوی انقلاب بود وستان آنست ؟ تردیدی نیست که قاعدتا هر جا پرولتاریا رهبری انقلاب دموکراتیک را بعهده بگیرد ، بورژوازی بنا به سرشت خود نمی تواند شدت فاطعی در انقلاب داشته باشد ، بهمین علت هم هست که در همه این انقلابات ستون فقرات انقلاب را اتحاد کارگران و دهقانان تشکیل میدهد . اما میزان شدت بورژوازی در اردوی انقلاب یا ضد انقلاب بستگی به درجه گسترش سرمایه داری ، به تعادل نیروهای عیقاتی و به تعادل نیروها در سطح بین الطلی دارد . جیبش

کمونیستی در این مورد (یعنی در مورد نقش پرژوازی ملی در انقلابات
 در مودراتیک - حواه رهبری پرولناریا در جنبش انقلابی وجود داشته
 باشد یا نه) از همان نگره دوم کمینترن بدین سو تجارب زیاد ی
 بدست آورده است و در پرتو این تجربیات حفا نیت نظر کمینترن در
 نگره دوم (که معتقد بود هر قدر سرمایه داری کمتر توسعه یافته
 باشد، بهمان اندازه روی پرژوازی ملی بعنوان دوست انقلاب
 در مودراتیک بیشتر میتوان حساب کرد) بنحو حیره کنندهای اثبات
 شده است. نوسانهای جنبش کمونیستی چه در جهت "چپ" چه در
 جهت راست، از رهنمودهای کمینترن همیشه عواقب دردناک و فاجعه
 پاری بدنبال داشته است. چه در ^{دوره} بعد از نگره ششم کمینترن
 (۱۹۲۸-۱۹۲۴) و دوره سکتاریستی ژدانف بعد از جنگ جهانی دوم
 که هر نوع سمنداری و انقلاب با پرژوازی ملی طرد میشد، و چه در
 دوره بین نگره پنجم و ششم کمینترن و دوره بعد از نگره بیستم
 حزب کمونیست اتحاد شوروی، که همنداری و انقلاب عملا بی قید و
 شرط با پرژوازی ملی در پیش گرفته شد. جنبش کمونیستی از درک
 نادرست نسبت به دوستان و دشمنان واقعی انقلاب رنج برده
 و صدمه دیده است و اکنون نیز می بیند. خلاصه کنیم تجارب جنبش
 کمونیستی و تئوری مارسیست - لنینیستی می آموزد که پرولتاریا
 پایستی در دوران کمونی در راس نیروهای که برای از بین بردن
 بقایای نظامات مابیل سرمایه داری مبارزه میکنند، فرارگیرد، قدرت
 دولتی را بعهده کند، دیکتاتوری نوع پرولنری (د مودراسی تسودهای)
 بوجود آورد و در اتحاد با اردوگاه جهانی سوسیالیستی، به سمت
 سوسیالیسم حرکت کند. باین معنی که امکان گسترش بیشتر و یا حتی
 شکل گیری به روابط سرمایه داری ندهد. متحدین و دوستان انقلاب
 را در هر انقلاب در مودراتیک منحصر، درجه گسترده گی روابط سرمایه
 داری، تعادل نیروهای طبقاتی و تعادل نیروهای انقلاب و ضد
 انقلاب در سطح جهانی تعیین می کنند.

IV - امپریالیسم، سرمایه داری و انقلاب د مودراتیک

امپریالیسم، عالیترین مرحله سرمایه داری، یعنی مرحله سرمایه مالی است. بنابراین هر مبارزه ضد امپریالیستی بناچار مبارزه ای است علیه سرمایه داری. پس در دورانیه امپریالیسم ستون اصلی ارنجاع و ضد انقلاب جهانی است، در دورانی ده امپریالیسم برای حفظ سلطه خود حتی در پاره ای مناطق برای حفظ بقایای نظامات ماقبل سرمایه داری می نهد، هر مبارزه د مودراتیک (هر مبارزه ای برای برانداختن نظامات ماقبل سرمایه داری) ضرورتاً مبارزه ای است علیه امپریالیسم. به بیان دیگر در عصر امپریالیسم، عصری ده امپریالیسم حامی و حافظ ارتجاع در مقیاس جهانی است، هر انقلاب د مودراتیک، هر چند برای برانداختن بقایای ماقبل سرمایه داری باشد، دست کم از لحاظ جنبه بین المللی و جهانی آن، انقلابی است ضد سرمایه داری. (وبه این جهت یک انقلاب د مودراتیک قطعاً پیروز در این عصر، بایستی انقلابی باشد به رهبری پرولتاریا). امپریالیسم برای حفظ سلطه خود در کشورهای مختلف زیر سلطه با ارنجاع داخلی در هر جامعه اشتراك منافع زیاد ی دارد همانطور ده در بالا گفته شد، بورژوازی فاعدتاً با بقایای نظامات ماقبل سرمایه داری مخالف است زیرا می خواهد مناسبات سرمایه داری را گسترش دهد، اما بورژوازی از ترس پرولتاریا، در موارد زیاد ی با طبقات مدافع نظامات ماقبل سرمایه داری علیه پرولتاریا و توده های مردم متحد می شود. زیرا پرولتاریا با برانداختن ستم های ماقبل سرمایه داری، برای برانداختن هر نوع ستم مبارزه می کند، در حالیکه بورژوازی با برانداختن نظامات ماقبل سرمایه داری برای دیگرگونی در شکل ستم مبارزه می کند. پس میتواند و فاعدتاً ترجیح میدهد به هنگامیکه با مخالفان و دشمنان ستم بطور کلی روبرو میگردد، با ستمگران قدیمی (ده با آنها اختلافاتی دارد) کنار

بیاید و علیه نیروهای ستم ستیز، متحد شود (در این مورد بسمه
تحلیل کلاسیک مارکس و انگلس در مجموعه مقالات آنها با عنوانهای
"بوزوازی و ضد انقلاب" در آلمان و "انقلاب و ضد انقلاب" در آلمان
مراجعه شود) .

اگر بوزوازی در یک کشور معین چنین میل اتحاد با طبقات
پهره‌کش نظامات قبلی دارد، بوزوازی در مقیاس جهانی و در مرحله
که با انقلابات پرولتری، با ازدست دادن اقتدار خود با نظام جهانی
سوسیالیستی روبروست، بطریق اولی میل به اتحاد با ارتجاع ماقبل
سرمایه داری دارد، از این رو امپریالیسم گرچه قاعدتاً روابط
سرمایه داری را در مقیاس جهانی گسترش میدهد ولی در پارهای
مناطق و تحت شرایط معین از گسترش حتی مناسبات سرمایه داری
جلوگیری نیز میکنند . نتیجه اینکه برای مبارزه با امپریالیسم در کشورهای
زیر سلطه باید دید کدام مناسبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و
کدام طبقات و نیروها در داخل یک کشور معین با امپریالیسم اشتراک
منافع دارند . هر انقلاب ضد امپریالیستی در یک کشور زیر سلطه
ضرورتاً در جنبه داخلی خود، انقلابی است برای درهم شکستن
ارتجاع داخلی و هر انقلاب دموکراتیک در یک کشور زیر سلطه
ضرورتاً در جنبه بین‌المللی خود انقلابی است ضد امپریالیستی .
بنابراین یک انقلاب در یک کشور زیر سلطه نباید جنبه‌های داخلی
و بین‌المللی خود را جدا از هم بنگرد، و استراژی موفق انقلابی آنست
که پیوند ارگانیک این دو جنبه را مورد تاکید قرار دهد و برپینسای
این وحدت و پیوند ارگانیک تدوین شود .

جنبه داخلی یک مبارزه ضد امپریالیستی همیشه علیه نظامات
ماقبل سرمایه داری نیست و یا عمدتاً چنین نیست . اگر در مواردی برای
درهم شکستن سلطه امپریالیسم ضرورتاً باید متحد الیسم را در هم
شکست، در مواردی دیگر برای درهم شکستن سلطه امپریالیسم باید
سرمایه داری را در هم شکست . بنابراین پارهای از انقلابات دموکراتیک

و ضد امپریالیستی در کشورهای زیر سلطه از لحاظ جنبه داخلی نیز ضد سرمایه‌داری هستند. بعد از جنگ دوم جهانی و تلوین اردوگاه جهانی سوسیالیستی، با خیزش امواج جنبشهای رهائی بخش مسلسل زیر سلطه، با درهم شکستن استعمار امپریالیستی، امپریالیسم برای حفظ سلطه خود (حتی سلطه سیاسی خود) ناگزیر شد به اهرمهای اقتصادی روی آورد. از این رو در مرحله سوم بحران عمومی سرمایه‌داری (از آغاز سالهای شصت پیچید) صدور سرمایه اشغال جدیدی بخود گرفت و ابعاد گسترده‌ای پیدا کرد. در این مرحله نواستعمار پیدا ارتد. در این مرحله ظاهراً استعمار حبری نیست. استعمار بعنوان يك مسئله سیاسی - حقوقی از بین رفت ولو استقلال اقتصاد سیاسی غالباً بدست نیامد. نواستعمار با تکیه بر اهرمهای اقتصادی سیاسی جای استعمار قدیم را گرفت. امپریالیسم در عقب نشینی در برابر نیروهای انقلاب جهانی ناگزیر شد بدمک اهرمهای اقتصادی متحدین خود را در این کشورها تعویث کند. پیوند ارتجاع داخلی در هر يك از این کشورها با امپریالیسم جهانی هر چه بیشتر حاصلت ارگانیک و اقتصادی پیدا کرد. در چنین شرایطی دیگر هیچ انقلاب صرفاً ملی (یعنی فقط برای بیرون راندن خارجی) معنائی ندارد. در چنین شرایطی مناسبات سرمایه‌داری در کشورهای زیر سلطه هر چه بیشتر گسترش یافت. در چنین شرایطی مبارزه با امپریالیسم در مناطق هر چه بیشتری، مبارزه‌ای شد علیه سرمایه‌داری (نه نظامات ماقبل سرمایه‌داری). پس در چنین کشورها شش بورژوازی ملی دیگر نمی‌توانست دوست انقلاب باشد و در جایی که سرمایه‌داری بمتابه مناسبات تولید مسلط پیدا می‌کرد بورژوازی در کنار بورژوازی جهانی (امپریالیسم) می‌ایستد و دیگر نمی‌توان از حاصلت ضد امپریالیستی (یعنی ملی) آن سخنی بمیان آورد. در چنین مواردی هر نوع توهم در باره دوستی بورژوازی "ملی" با انقلاب، یعنی يك توهم در باره استراتژی انقلاب. البته نیاید

فراموش کرد که تبدیل سرمایه داری به مناسبات مسلط تولید، هر چند عامل مهم و یا حتی مهمترین عامل در روی آوردن بورژوازی به مسدود انقلاب است، ولی تنها عامل نیست. بلکه تعادل نیروهای طبقاتی در داخل کشور و عوامل بین‌المللی نیز در این مورد تاثیر دارند. بنابراین هر جاده سرمایه داری بعنوان مناسبات تولید مطرح باشد نمی‌توان بدون توجه به عوامل دیگر منطقاً نتیجه گرفت که بورژوازی "ملی" (که معمولاً بورژوازی متوسط نیز هست) از تمام مراحل انقلاب دور است. رکنار امپریالیسم فرار دارد. گرچه منطقی‌توان نتیجه گرفت که عیار ضد انقلابی در موضع بورژوازی "ملی" افزایش یافته است.

۳- انقلاب ایران، یک انقلاب دولت‌رانی و ضد سرمایه‌داری است

بعد از این ملاحظات مطول، به نتیجه گیری می‌رسیم:
مشخصات جامعه ما بکلی ترین و فشرده ترین بیان به شرح زیر است:
۱- نظام مسلط اقتصادی در این کشور سرمایه داری است. سرمایه داری نظام مسلط بهره‌کشی در این کشور و پایه عملی وابستگی ایران به امپریالیسم جهانی است. وابستگی ایران سرفتنظر از آینده کشور از لحاظ سیاسی مستعل باشد یا نه، ریشه در نظام مسلط بهره‌کشی در این کشور دارد. بنابراین تا زمانیکه سرمایه داری بمثابه نظام مسلط تولیدی در ایران از بین نرفته است، کشور ما نخواهد توانست خود را از وابستگی بطور کامل پرهیز کند. (ما به حق در این مورد روی "وابستگی تاریخی - تولیدی" تاکید کرده ایم).

۲- وابستگی اقتصادی ایران به حوزه نفوذ سرمایه مالی جهانی موجب شده است که سرمایه‌داری به نحو حاسی در ایران گسترش یابد. در اقتصاد سرمایه داری ایران روابط مابین سرمایه‌داری

تولید (بمنابه روابط مسلط) متلاشی شده است ولی متناسب با آن بخش مولد اقتصاد ی رشد نیافته است. گسترش بی تناسب بخشهای خدمات و لایه های غیر مولد که عالباً در حاشیه اقتصاد تولیدی قرار دارند، بخش قابل توجهی از جمعیت جامعه را در عین حال که بشدت به فقر و فلاکت کشیده است، ولی از دست یافتن به هویت طبقاتی پرولتاریائی نیز محروم ساخته است. این بخشهای جمعیت در عین حال که با سرمایه داری و طبقات دارا دشمنی دارد، از مواضع انقلابی پرولتاریا نیز فاصله دارند. خرده بورژوازی شهری و روستا که بشدت خانه حراب شده ولی در تولید جامعه جدید داملاً جذب نشده است که با نظام نوین هم ساز باشد.

۲- نقش اقتصاد نفت موجب شده است که از جهتی خصیلتهای مربوط به عدم تناسب میان بخشهای مولد و غیر مولد اقتصاد (خصیلت های ناشی از وابستگی در توسعه سرمایه داری) تشدید شود. بخشهای انگلی در اقتصاد و جامعه ما گسترش هر چه بیشتری داشته باشد، و از جهت دیگر نقش بخش دولتی بنحو بسیار چشم گیری در اقتصاد ایران افزایش یابد. اقتصاد نفت از سوئی اقتصاد ایران را بصورت يك اقتصاد انگلی (که در آن سهم صنعت و کشاورزی بسهم نفت و سهم خدمات از سویی و سهم بخش تولیدی (بخش کشاورزی) نسبت به بخش مصرفی (بخش کشاورزی) از سوی دیگر رشد فزاینده دارد) آورده است و از سوی دیگر بطور بالقوه قدرت تحرک و بسیج مالی و اعتباری عظیمی است که میتواند با قدرت گیری يك دولت انقلابی، اقتصاد ما را با سرعت زیادی در جهت بازسازی سوسیالیستی بسیج کند. اقتصاد نفت و سهم آن در تولید ملی ایران قدرت عظیمی را در دست دولت متمرکز کرده است. بنابراین در ایران بخش قابل توجهی از آنچه سرمایه بزرگ نامیده میشود، حتی در دوره سلطنت، متمرکز در دست سرمایه داران حسوسی نبود. این ویژگی اقتصاد ایران باعث شده است که در کشور ما سرمایه داری دولتی از خیلی

پیشتر (در مفایسه با سرمایه داری های زیر سلطه) نقش بیشتری داشته باشد. قبضه قدرت دولتی از طرف يك بلوك انقلابی برهبری پرولتاریا، امدانات عظیمی از لحاظ مالی و اقتصادی، برای بازسازی و سمت دهی جامعه در اختیار دولت قرار میدهد. بالعکس در صورتی که قدرت سیاسی در دست بورژوازی و یا عناصر طرفسدار امپریالیسم باشد، آنها قدرت مالی عظیمی در جهت ضد ایست جامعه در راستای مطلوب امپریالیسم و سرمایه داری جهانی دارند.

۴ - بعد از انقلاب بهمن نقش دولت در اقتصاد ملی نسبت به دوره قبل باز هم افزایش بیشتری یافته است. اکنون به جهرات میتوان گفت که در کشور ما نوعی سرمایه داری دولتی غلبه دارد و طبیعی است که این مساله نمی تواند در برنامه دمونیستهاود ربرنامه انقلاب ایران مورد پی توجیهی باشد. این امر موجب می شود که مبارزه طبقاتی طبقه کارگر و متحدان او علیه سرمایه داری و امپریالیسم از پاوای ویژگی ها برخوردار باشد. باید توجه کنیم که نسخه برداری از ارزیابی های جنبش دمونیستی در سوزی چهل سال پیش در سرمایه داری دولتی چنین اهمیتی را نداشت، و غفلت از ارزیابی ویژگی های کنونی اقتصاد ایران بسیار گمراه کننده و انتزاع بافی و کلی گویی خواهد بود. در شرایطی که سرمایه داری دولتی چنین نقش تعیین کننده ای در اقتصاد ملی داشته باشد، اهمیت مبارزه با رژیم نه این چنین اریاب اقتصاد جامعه است بنحوی سابقه ای بالامیرود و در تاکتیکهای پرولتاریا اثر میگذارد. (مثلا مراجعه شود به گفته لنین در "خطر فلات و ۰۰۰" درباره نهش سرمایه داری انحصاری دولتی، پهنگامیکه قدرت سیاسی در دست نیروهای ارتجاعی باشد)

۵ - سهم کشاورزی در تولید ناخالص ملی ایران بنا به آمار بانک مرکزی (سال ۵۵) ۹/۵ درصد بوده، مسلم است که در چند سال گذشته این نسبت از طریق افزایش تولید در کشاورزی بالا نرفته است. در حالیکه جمعیت روستائی ما در عمدتا از کشاورزی ارتبسزاق

میکنند حدود ۵۱ درصد جمعیت کل کشور (۱۹ میلیون نفر) است. میدانیم که دهقانان کم زمین و بی زمین اکثریت جمعیت دهقانسی را تشکیل میدهند. ۲۴ درصد دهقانان یعنی حدود ۶/۵ میلیون نفر فاقد هرگونه زمین هستند، و ۳۰ درصد از کل جمعیت دهقانی را دهقانان کم زمین تشکیل میدهند که ۴/۵ درصد زمینها را در اختیار دارند. ولی زمین بتنهائی نمیتواند دردی از دهقانان را دوا کند، زیرا در مناسبات سرمایه داری وسائل تولید دیگر، که نقش اساسی دارند در اختیار دهقانان نیستند و در ایران ما (در غالب مناطق) مخصوصاً چنین نبوده و نیست. زیرا در موارد زیادی زمین بدون آب و فسات ارزشی نداشته است و میدانیم که در شرایط امروز، آب و فسات یعنی اعتبار و سرمایه. نتیجه اینکه اکثریت جمعیت روستای ایران در صورتی نمیتوانند از فقر فلج کنند، رها شوند و به نیروی مولد عظیم تبدیل شوند که دولت مخدرات کشاورزی را از دست مالکان و سرمایه داران خارج کند. کشاورزی ایران نه تنها از طریق ایجاد واحدهای تولیدی بزرگ (تعاونی دهقانی) باید نجسات باید، بلکه از طریق سوسیالیزه کردن سرمایه بزرگ (یعنی سیستم بانکی و صنایع ایران) بایستی احیا گردد. (در چند منطقه کشور مانند آذربایجان غربی، سیستان و بلوچستان، هرمزگان، بویراحمد و کهگیلویه و بویراحمد اضافه جمعیت وجود دارد. یعنی با صادره زمینهای زمین داران نیز به تنهائی نمی توان مسئله دهقانی را در این مناطق حل کرد. در مجموع در کل کشور ۲۰/۴ درصد زمینها را زمین داران بزرگ (یعنی کسانی که بیش از ۵۰ هکتار زمین دارند در اختیار دارند که جمعاً ۶۶٪ درصد جمعیت روستائی را تشکیل میدهند. دهقانان حرد. پا و میانه حال (که رو بهم رفته ۲۵/۵ درصد جمعیت روستائی را تشکیل میدهند) در مجموع ۷۵ درصد زمینها را در اختیار دارند. بنابراین میتوان نتیجه گرفت که تنها با صادره زمینهای بزرگ نمیتوان به ویرانی کشاورزی ایران پایان داد.

۱- سنت و وابستگی اقتصاد ایران ایجاب میکند که اسردهای اساسی اقتصاد بلا معامله در اختیار دولت قرار گیرد. همانطور که تجربه انقلاب ارمنستان ۵۶ به بعد نشان داده است که نوپتر پسین تکان سیاسی و یا تعلل در برنامه ریزی اقتصادی را که تنفس اقتصاد در دست سرمایه جهانی است به خلفان میبخشد و موجب پیدایی وفلانت و تورم و خانه خرابی میگردد. پرولتاریا در راسریک بلسوک انقلابی وقتی قدرت را قبضه کند و یا هر دولت انقلابی (حتی غیر پرولتاریا مثل مباحثین خلق) در صورتی که قدرت سیاسی را قبضه کند نباید این ویژگی های اقتصاد ناگزیر است بلا فاصله و بدون هیچ تردیدی تمام اسردهای اصلی اقتصاد را در دست دولت متمرکز کند. به بیان دیگر در ریک سرمایه داری وابسته انقلاب در صورتی که در پیشروی بسوی سوسیالیسم نرزد، ندهد، نابودی آن حتمی است (باز در این مورد هم تجربه موفق انقلاب کوبا و هم تجربه فاجعه بار شیلی بسیار درخور ملاحظه است). برای رهائی از این بن بست دو راه حل وجود دارد: اول راه حلی که خود را ظاهراً انقلابی مینماید خود را حقیقتاً یک راه حل خیالی و کاملاً ارتجاعی است و آن این است که پسرای رفدانی از وابستگی به کشاورزی پناه ببریم و به صنایع کوچک. ایمن همان انگوی پولپوتیسیم است که عواقب فاجعه بار بدنبال آورد و تاکنون حتمی این راه را تا حدی با نوعی غریزه ارتجاعی طی کرده است. راه دوم این است که صنایع بزرگ را بی آنکه تلاشی کنیم در جهت تولید کالا های تولیدی تجدید سازمان بدهیم. این راه حتی یک راه - ل - سوسیالیستی و تنها راه حل موجود است. واقعیت این است که اگر انقلاب ایران واحد مخانی مانند ایران ناسیونال را تشکیل ندهد، کمش است حتی با پرولتاریای ستمی ایران رو در رو گردد و معلوم نیست عواقب چنین چیزی در سره نشر از عواقب گسترده و ... (اجتماعی آن) برای ارتقاء و توسعه خواهد بود. اما برای تقویت صنایع تولیدی با بخش کشاورزی و ... (تولیدی آن) با بخش پیشتری به

سمت سوسیالیسم حرکت کنند .

۷- لایه های وسیع خانه خراب در شهر های ایران که در نتیجه تلاشی شدن تولید کوچک از طریق سرمایه مالی، در وضع بسیار بدی بسر میبرند و بختر قابل توجهی از جمعیت فعال کشور که در بورژوازی غول آسای موجود جذب شده اند، که همیشه از تورم و فشار بردرآمدهای ثابت رنج می برند، فقط از طریق حرکت قاطع در جهت سوسیالیسم میتواند از وضع اسف بار کنونی رهائی یابد سوسیالیزه کردن مواضع استراتژیک اقتصاد در ایران امروز نه تنها به بخش وسیعی از لایه های خرد و بورژوازی صدمه نمی زند، بلکه مسلماً وضع آنها را بهبود می بخشد . بنابراین دلیلی وجود ندارد که حرکت بطرف سوسیالیسم مورد مخالفت اکثریت لایه هائی باشد که خرد و بورژوازی نامیده میشوند . آنها می توانند از سوسیالیسمیزه کردن اقتصاد نفع ببرند .

۸- انقلاب ضد سرمایه داری در ایران به معنای تصادف واحد های اقتصادی کوچک و حتی در مواردی متوسط متعلق به بورژوازی نیست . به بیان دیگر انقلاب علیه سرمایه بزرگو سوسیالیزه کردن آن به هیچ وجه به معنای سوسیالیزه کردن سرمایه متوسط و کوچک نیست و حتی میتوان به جرات گفت که (اگر حتی مسئله را از جنبه صرفاً اقتصادی نیز نگاه کنیم) سوسیالیزه کردن سرمایه متوسط و کوچک، اقتصاد و انقلاب ایران را دچار خفگان میکنند این به معنای آن است که بورژوازی متوسط اگر چه یک نیروی ضد انقلاب است، ولی با وجود این در گامهای نخستین بازسازی اقتصاد ایران، از لحاظ اقتصادی تلاشی نمی شود . پرولتاریا اگر مواضع استراتژیک اقتصاد و تولید را در دست داشته باشد، نهازی به درهم شکستن آنی کلیت سرمایه در همه گوشه و کنار ظرو اقتصاد ندارد . برای بعضی از رفق ممکن است این تناقض آمیز بنماید . ولی حقیقت این است که سوسیالیسم به معنای از بین

رفتن تمام تولید بورژوازی نیست، بلکه در گامهای اول به معنای
قبضه مواضع تولیدی اقتصاد بورژوازی است. به یاد بیاوریم که حتی
بعد از اتبر سوسیالیستی در شوروی طرح "نپ" اجرا شده است.

۹ - از لحاظ تعادل نیروهای طبقاتی وضع جامعه ما چنین
است: پرولتاریای ایران سنت انقلابی و مبارزه سیاسی مستعمل،
ظولانی و پیگیر ندارد. بسیاری از دارگران ما، حتی دارگسران
صنعتی ما، دارگران نسل اول هستند. تراکم نسبی در واحدهای
بزرگ نسبت به کل جمعیت پرولتاریا پائین است. جنبش دموکراسی
نیرومندی که پرولتاریا را بطور بالفعل سازمان دهد حضور ندارد
ایران نشوری است که حربه بورژوازی در آن موج میزند، در روستا
و در شهر، حربه بورژوازی ایران همانطور که گفته شد، خانه خراب
نا امید و ضد سرمایه بزرگ است. ولی بخشهای گوناگون آن پسه
علت ویژگی های رشد سرمایه داری در ایران، از لحاظ سیاسی
هنوز مواضع حربه بورژوازی عقب مانده و یا بهتر بگوئیم تنگ نظری
و وابستگی تولید کننده کوچک را با خود دارند. و بنابراین به
آسانی به هزمونی پرولتری گردن نمی گذارد. لایه های وسیعی از
خرده بورژوازی ایران را از لحاظ اقتصادی باید نیمه پرولتاریا
نامید. ولی از لحاظ سیاسی همچنان حربه بورژوا هستند.

حتمگین از سرمایه بزرگ، اما عقب مانده و بدون درکی از افقهای
سوسیالیسم. حربه بورژوازی جدید و وضع بهتری دارد. صدیقت
آن با نظام موجود متعادل تر و ملایم تر از حربه بورژوازی خانه
خراب در شهر و روستا است. حواهان دموکراسی است تا
بتواند وضع خود را در افقهای محدودی بهبود بخشند. در
چنین وضعی این لایه بتدریج پذیرای هزمونی بورژوازی لیبرال
میتواند باشند. مخصوصا اگر پرولتاریا نتواند سازماندهی نیرومند
و حضور سیاسی موی داشته باشد. بورژوازی متوسط لیبرال در
ائتلاف با حربه بورژوازی جدید میتواند بلوکی تشکیل دهد که

جلوی انارسیسم ویرانگر حرد ه بورژوازی خانه حراب (سنتی) را سد
 دند و حرد ه بورژوازی سنتی ، این افتار سرگردانی که همچون
 سحایپها میمانند (در فرا راز خود ولی همچنان اسیر در چنگال
 تنگ نصریهای تاریخی خود) واقعا بجای صدیت با سرمایه بزرگ
 با تعدن موجود در افتاده است . حوادث سه سال گذشته ایران
 مخصوصا حوادث یکسال گذشته را که دو بخش حرد ه بورژوازی ، د و
 بخش متخاصم جامعه ما را هدایت کرده اند ، فقط در رابطه با این
 وضع میتوان توضیح داد . نتیجه اینده بخشهای مختلف حرد ه بورژوازی
 درست به دلیل اینکه وضع فلاکت بار و متزلزلی دارند (چه جدید و
 چه سنتی) ، محافظه داری های حاصر دارد (هر کدام بصورتی)
 اینها در سیاست میتوانند پیوند های ارتجاعی با نیروهای ارتجاعی
 داشته باشند و دارند (حرد ه بورژوازی جدید معدن است زیر
 فشار ارتجاع رژیم اسلامی به تسلیم در مقابل ارتجاع سرمایه بزرگ
 تن در دهد و از یک خدمت سرمایه بزرگ و جانب دار امپریالیسم
 حمایت کند و حرد ه بورژوازی سنتی و بخشی از لایه های خانه
 حراب آن هم اکنون در مقابل حرمت انقلابی اکثریت زحمتشان ، از
 رژیم خمینی حمایت میکند) . اینها میتوانند در مراحل مختلف بازوی
 ضد انقلاب در برابر پرولتاریا باشند ، ولی طبقاتی نیستند که در بهره
 کشی نظام موجود و ادامه سرمایه داری منامعی واقعی داشته
 باشند . درك این مطلب دلیل اصلی معضلات سیاسی ایران است .
 با برخورد يك جانبه با حرد ه بورژوازی ، سقوط ما به اپورتونیسیم
 راست و یا چپ حتمی است .

با این تفصیل پرولتاریای ایران ، برای دست یابی به قدرت
 سیاسی ، نمی تواند از لایه های وسیع حرد ه بورژوازی فاصله بگیرد و
 تنها در اتحاد با نیمه پرولتاریا به قدرت برسد . پرولتاریای ایران
 در يك مبارزه علیه سرمایه داری جهانی و امپریالیسم (چیزی که از
 لحاظ ژئوپلیتیک و موقعیت بین المللی کشور ما اهمیت ویژه ای پیدا

... اگر چه در وجه ...
 ... اما نمی تواند
 ... ملاحظه از جمعیت کشور پیش برود
 ... این يك انقلاب دموکراتیک است نه يك انقلاب
 ... یعنی انقلاب ایران تنها به وسیله پرولتاریا نیمه
 ... پرولتاریا نمی تواند پیش برود ... بنابراین ما باید تا می توانیم
 ... طرف خود بنسازیم و اگر در تلاش خود ناموفق
 ... سرمایه داری داخلی و جهانی و همچنین
 ... (خرده بورژوازی را به حال خود رها
 ... به طرف خودشان خواهند کشید ... طب بندی
 ... در ایران (در وجه مختلف آن یعنی از لحاظ اقتصادی
 ... (آنچنان پیشرفته نیست که دو
 ... (بورژوازی و پرولتاریا) در نبرد سرنوشت ساز
 ... داشته باشند نه لایه های میانی نقش نیمچه
 ... باشند ... انقلاب سوسیالیستی ایران از طریق
 ... می تواند و باید ... فاصله آغاز
 ... و انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی در کشور ما
 ... سرمایه داری زیر سلطه بنحو تفکیک ناپذیری
 ... است ... نادیده گرفتن این حقیقت عواقب
 ... می آورد ... اما مجموعه عوامل اقتصادی و سیاسی
 ... از نیروها را بوجود می آورد ... تنها پرولتاریا و نیمه
 ... انقلاب را آغاز کنند ... به بیان دیگر اشرافیان
 ... دارند که دو صب اشرافی جامعه (پرولتاریا
 ... برای پیروزی در اتحاد با
 ... و پرولتاریا اگر در این نوسر منکست بخورد و بورژوازی
 ... از پرولتاریا جدا کند و یا بطرف خصم
 ... خواهند منکست ... بنابراین شعار انقلاب

سوسیالیستی در کشور ما یعنی نشان دادن پرولتاریا به انزوا، انزواشی که
به ناچار قدرت مانور بورژوازی را در جلب حمایت حرد و بسوزوازی
افزایش خواهد داد.

www.KetabFarsi.com

تکثیر از: سازمان راه‌کارگر - کمیته خارج از کشور
آدرس پستی

I. BERLIN 65
Postfach 650226

بها معادلها مارک آلمان فدرال